

# عقل و خودآگاهی در فلسفه تاریخ هگل

مریم ثقفی<sup>۱</sup>

## چکیده

فلسفه تاریخ یکی از شاخه‌های فلسفه است که به اندازه خود فلسفه قدمت ندارد. نگاه فلسفی به تاریخ از قرون وسطی شروع شده و در هگل به اوج خود رسیده است. در این مقاله نگاه هگل به تاریخ با توجه به مسایل عمده مطرح در فلسفه او، بررسی می‌شود. دیالکتیک که به نظر هگل، جریان جاری در هستی است، حرکت روان را تبیین می‌کند و در توصیف فرایند این حرکت است که از هستی محض به شناسایی می‌رسد. هگل از عقلی سخن می‌گوید که در فرایند شدن خویش به روان مطلق تبدیل می‌شود و این نهایت تاریخ است جایی که عقل به خود می‌اندیشد و سوژه و ابژه یا فاعل و موضوع شناسایی یکی است. از آن جا که بخش‌های مختلف فلسفه او از هم جدا نیستند، ناگزیر اشاره ای به منطق و پدیدارشناسی خواهیم داشت. مساله خودآگاهی و چگونگی حاکمیت عقل و پدیدار شدن روان در تاریخ و نتیجه ستیزه خواجه و برده در این مقاله مورد بحث قرار خواهد گرفت تا سرانجام ببینیم چگونه یگانه شدن اراده جزئی فردی با اراده و خواست کلی یعنی دولت، نهایت آزادی فرد را در پی خواهد داشت.

**کلید واژه‌ها:** غایت مندی، خواست کلی، خودآگاهی، آزادی، فلسفه تاریخ، عقل

## مقدمه

تاریخ مطالعه گفتار، کردار و اندیشه انسان است و به جای گزارش صرف روی داده‌های تاریخی باید به چیستی و چرایی آن‌ها بپردازد. در فلسفه تاریخ به این مساله می‌پردازند که نسبت تاریخ با دانش‌های دیگر چیست و آیا قوانین کلی حاکم بر تاریخ وجود دارد و چه عواملی در اساس باعث حرکت تاریخ هستند و آیا تاریخ غایتی دارد یا نه؟ در نگاه هگل به تاریخ که یک نگاه کاملاً فلسفی است حاکمیت عقل و چگونگی پیشرفت خودآگاهی مساله اساسی است.

در یک تقسیم بندی مرسوم، فلسفه تاریخ را بسته به این که هستی تاریخی سیر تحول آن و کشف معنا و مفهوم حاکم بر روند کلی رویدادها و به اصطلاح قانون مندی حاکم بر روند تاریخ را مد نظر داشته باشد یا به معرفت تاریخی و حدود و ثغور آن بپردازد به دو گونه فلسفه نظری و فلسفه انتقادی تقسیم می‌کنند. (رضوی ۱۳۹۱، ۳۳). فلسفه نظری تاریخ را هویتی حقیقی می‌داند و مساله آغاز و انجام تاریخ غایت مندی و سیر تحول تاریخ را مورد توجه قرار می‌دهد. "این نوع نگاه به تاریخ وابسته به این که حرکت تحول تاریخ را به عنوان یک هویت مستقل چگونه تحلیل کند به دو گونه فلسفه دوری و خطی تقسیم می‌کنند. (همان ۴۰). نسبت میان تاریخ و فلسفه: از آن جا که تاریخ به جزییات می‌پردازد و موضوع مورد بررسی فلسفه کلیات است، برقراری ارتباط میان فلسفه و تاریخ در میان برخی فلاسفه مثل دکارت مورد تردید قرار گرفته بود اما به نظر هگل یک رابطه ذاتی بین عقل فلسفی و داده تاریخی وجود دارد. توصیه او این است که فیلسوف باید امر عقلانی را درون امر واقع کشف کند نه این که آن را بر امر واقع تحمیل کند. فلسفه باید آن چه هست را درک کند، زیرا آن چه هست، معقول است. تلاش هگل معطوف به کشف یک محور عقلانی نهفته در آگاهی کاملاً تاریخی از زمانه است که باید بتواند به نحو فلسفی بیان شود.

او می‌گوید تاریخ را به سه صورت می‌توان در نظر گرفت: طبیعی، تاملی و فلسفی. مورخینی که فقط از دیدگاه خود وقایع نگاری کرده‌اند و خود شاهد آن وقایع بوده‌اند مثل هرودوت و توسیدید که مواد خام را گرفته و تصویر سازی نسبتاً صادقی از وقایع داشته‌اند اما معنای مطلوب خود را به آن‌ها داده‌اند، تاریخ را به شکل اول مورد نظر داشته‌اند. (مجتهدی، ۱۳۷۶، ۹۶) گویی نگاه آن‌ها به تاریخ برای کشف معنای واقعی آن نبوده است بلکه ایشان دیدگاه خود را به تاریخ تحمیل کرده‌اند و حرکت تاریخ را آن‌گونه دیده‌اند که خواسته‌اند. سعی مورخین تاریخ نوع دوم در فرا رفتن از زمان حال بوده و در عین وقایع نگاری، تلاش ایشان، معطوف تامل بر روابط میان این حوادث و ایجاد وحدت بین آن‌ها بوده است. عبرت گرفتن از گذشته و بیان آن به صورت پند و اندرز از آثار این نوع نگرش است. (همان، ۹۷). ایجاد وحدت بین حوادث و کشف رابطه بین آن‌ها در حقیقت، تاریخ را یک گام به فلسفی شدن نزدیک می‌کند چون مفهوم قانون را وارد جریان آن می‌سازد اما مورخانی که با نظر فلسفی به تاریخ می‌نگرند دریافت صحیح حوادث تاریخی را بدون تفکر فلسفی مقدور نمی‌دانند. به نظر آن‌ها جدایی تاریخ از فلسفه امری غیر ممکن است. عقل حاکم بر عالم است و تاریخ عالم نیز معقول است. (همان، ۹۷). تمامی تاریخ، تاریخ اندیشه است. وقوف بر رویدادها و نام‌ها و تاریخ‌ها که برای مورخ چسب و قیچی پایان تحقیق و تفحص تاریخی است، برای مورخ علمی صرفاً ابزار آن است، صرفاً مجموعه‌ای از آن چه وی امیدوار است ثابت شود قابلیت آن را دارد تا به مثابه یک زبان خواننده شود و به آن ترتیب منجر به تنها چیزی شود که حقیقتاً دانش تاریخی است. بینش و بصیرتی به درون ذهن شخص یا اشخاصی که در زمانی خاص و در شرایطی خاص عملی را انجام داده‌اند که صرفاً در مقام چیزی که اتفاق افتاده است یک رویداد خواننده می‌شود. (کالینگوود، ۱۳۹۰، ۲۳۷). یعنی مورخینی که صرفاً اطلاعاتی را به هم متصل می‌کنند کار خویش را پایان یافته می‌دانند اما کسی که به تاریخ به عنوان یک نگاه

می‌کند این اطلاعات را ابزار کار خویش می‌داند و تلاش می‌کند به وسیله این ابزار به درون رویدادها و آن چه در پس اعمال و اراده‌های تاریخی پنهان است را دریابد.

حاکمیت عقل به معنای جریان داشتن یک قانون کلی و ضروری در تاریخ است که همه حوادث تاریخی و اعمال و افکار افراد و اقوام تحت تاثیر آن قرار دارد. تبیین مسیر کلی تاریخ بر اساس الگویی خاص، قوانین بنیادین حاکم بر سیر تاریخ، غایت مندی و ارزش محوری و تبیین معنا دار تاریخ، با نگاه فلسفی به تاریخ امکان پذیر است. " فلسفه و تاریخ هر چند دو شیوهی متفاوت نگرش به جهان هستند اما به مسایل کلی با نگاه عقلانی می‌نگرند و در عین استقلال، هردو روشی برای تعیین جایگاه انسان دارند " (تکینسون و دیگران، ۱۳۸۷، ۳۸۳). به نظر هگل مساله مهم شناخت و تشخیص عقلانیت باورهای مذهبی یا آراء فلسفی است و گرنه شناخت تاریخ چیزی نمی‌تواند سبب فهم آن شود. اگرچه مرحله گذشته یک چیز در حالت اکنون آن حضور دارد به همان اندازه که زمان حال نیاز به درک گذشته دارد. [اما نگاه عقلانی - فلسفی مهم است]

شهر خدای سنت اگوستین که جدال مدینه الهی و زمینی و نهایتا پیروزی مدینه الهی است و نشان می‌دهد غایت تاریخ فراتر از خود تاریخ است و غرض مشیت الهی معطوف به نجات و رستگاری است نه سیر و جریان رویدادهای دنیوی، نمونه ای از چنین نگاهی به تاریخ است. (ادواردز، ۱۳۷۵، ۱۷). در این نوع نگرش اولاً معنایی برای حرکت تاریخ متصور است، ثانياً قانون خاصی بر آن حاکم است و ثالثاً معطوف به عنایتی است. گویی قرار است انسان طبق قوانین خاصی به رستگاری دست یابد. یعنی حوادث تاریخی به صورت ادواری تکرار نمی‌شوند و هیچ حادثه ای بدون دلیل خاصی اتفاق نمی‌افتد. ضرورت انکار ناپذیر است.

## ایده آلیسم هگل

هگل یک ایده آلیست قرن هجده است ایده آلیسم نظریه ای فلسفی است مبنی بر آن که تنها چیزهایی که وجود دارند حالات ذهنی یا خود ذهن هستند. این نظریه در مقابل تجربه گرایی قرار می‌گیرد که دنیای مادی را اساس معرفت می‌داند و تصورات و تصدیقات ما را با ابزار حواس پنج گانه قابل حصول می‌داند.

در پیش گفتار پدیدار شناسی روح می‌نویسد: امر برون ذات تنها به این دلیل با مفهومش یکی ست که امر بی واسطه که " غایت " است در بطن خود همان امر برون ذاتی است (Hegel, 1977, 12). یعنی ما برون ذات و درون ذات را به عنوان دو امر جداگانه در نمی‌یابیم وقتی امر بیرونی با مفهومش (که درونی است) یکی شد این یگانگی در عین تفاوت برای ما روشن می‌شود. درایده آلیسم، واقعیت چیزی جز مفهوم نیست اما نه آن که واقعیت به مفهوم تقلیل یابد بلکه این مفهوم است که طی یک حرکت دیالکتیکی - تاریخی اساسا واقعیت را خلق می‌کند. درباره حرکت دیالکتیکی، او می‌گوید: عنصر این حرکت، مفهومی واحد است، بنابراین دارای محتوایی جز " سوژه " نیست (4, ibid). منظور هگل این است که این سوژه است که در طی حرکت دیالکتیکی و در پدیدارشناسی به تمامیت خویش نایل می‌آید. نظریه هگل درباره تاریخ به چگونگی پیشرفت آگاهی و حرکت ذهن در کسب شناخت می‌پردازد که نهایتا حاکمیت عقل در کاینات را نشان می‌دهد. در فلسفه حق نیز، مفهوم به چنان انضمامیتی می‌رسد که مناسبات اجتماعی را پایه گذاری می‌کند. " او در این کتاب می‌گوید: هدف روح آشکار ساختن تحول اراده از مفهوم به مثال است و در پی اثبات آن است که چگونه از صرف مفهوم اراده، فعلیت و تحقق دولت امکان پذیر است. (پلا مناتز، ۱۳۸۲، ۵۲-۵۳). ایده آلیسم هگلی از مفهومی سخن می‌گوید که در حرکت دیالکتیکی خود، کل کاینات را استنتاج می‌کند و به همین ترتیب فلسفه تاریخ هگل تلاش می‌کند معنی یا جهتی را در تاریخ کشف کند. به نظر او: پذیرش یک معنا برای یک حرکت، پذیرش غایت مندی آن است اما این جهت و غایت، تحقق آزادی انسان است.

(Hegel, 1975, 63). این حرکت چگونه آغاز می‌شود، چه مسیری را طی می‌کند و غایت آن چیست؟ برای توضیح این مطلب ناچاریم - هر چند به اشاره - به منطق و پدیدار شناسی نگاهی بیفکنیم.

به نظر هگل فکر برای شناخت هستی - که اولین مقوله مورد اندیشه اوست - باید با خود مطابقت یابد اما این مطابقت مقدور نیست مگر این که از مقوله "وضع" خاص خود و از مقوله "وضع مقابل" خود به امر سومی به نام "وضع مجامع" برسد. (مجتهدی، ۱۳۷۶، ۷۴). وقتی ذهن به مقوله ای می‌اندیشد ضرورتاً مقوله مقابل آن به اندیشه می‌آید یعنی در واقع مقوله اول، مقوله مقابل را از خود بیرون می‌نهد و ستیزه این دو نه به نفی یکی از آن‌ها بلکه به پدید آمدن امر سوم می‌انجامد که حرکت مداوم را تضمین می‌کند، زیرا این امر سوم نیز نفی خود را از خود بیرون می‌نهد و تا بی نهایت. این ضرورت دائمی فقط در "زمان"، امکان پذیر است و این یعنی مطابقت فکر با هستی. ذهن، این مقولات را همچون مقولات ارسطویی به صورت قراردادی مورد تفکر قرار نمی‌دهد بلکه ذهن برای دریافت حقیقت هستی، مقولات آن را دربر می‌گیرد. یعنی در این حرکت و در پی هم آمدن مقولات، ضرورتی نهفته است که هیچ استثنای ایستایی در آن وجود ندارد. فکر، اساساً جزئی از هستی است و این هستی تجزیه ناپذیر همان "روح" است. در نهایت منطق است که به تاریخ یا تجزیه و تحلیل مفهومی ازلی و غیر شخصی تبدیل می‌شود. جنبش دیالکتیکی تاریخ و جنبش دیالکتیکی اندیشه، یکی است و ضرورتی یکسان در هر دو عمل می‌کند. نظریه دیالکتیک، کل مابعدالطبیعه را شامل می‌شود. (راوچ، ۱۳۸۲، ۸۱).

در منطق او نتیجه ضرورتاً منتج از مقدمات است و هر مقدمه ای بالقوه، همان نتیجه است. همان گونه که هستی محض، بالقوه مثال مطلق و نهایتاً روان مطلق است. ذهن در اندیشیدن به مفاهیم به این آگاهی می‌رسد که همه آن چه مستقل از خود می‌پندارد، خود اوست یعنی در اندیشیدن به همه چیز به "خود" می‌اندیشد و به "خود" آگاه می‌شود. با پشت سر گذاردن سه مرحله نمایان شدگی یعنی قلمرو هنر،

دین و فلسفه به کمال خویش می‌رسد. ذهن که اکنون در غنای خویش و در خود آگاهی، همان روان است. نهایتاً این فلسفه است که تمامیت روان را مجسم می‌کند و موضوع بیرونی ندارد، جایی که " سوژه " و " ابژه " یکی هستند. نزد هگل حوزه محدود فهم علمی است که به ایده‌های ستیزه‌گر می‌انجامد و تنها راه احتراز از ستیزه، حوزه عقل محض است که می‌توان ایده‌های متناقض را در زمینه‌ای وسیع‌تر حل و رفع کرد. (همان، ۴۰).

## تاریخ

هگل اعتقادی بنیادی به تاریخ و سیر تکاملی همه چیز در تاریخ دارد، به نظر او تاریخ، حقایق را به خاطر خودشان جستجو می‌کند و در منطق و دایره المعارف خود، این ایده را که یک طرح مافوق طبیعی تاریخ و طبیعت توسط یک خدای متعالی تحمیل شده، رد می‌کند. این مثل غایت‌شناسی بیرونی است. چیزی که هگل اساساً به آن قایل نیست. برای هگل محسوس و معقول، بیرون و درون، فهم و عقل مرز بندی نشده است. به نظر او ما بعدالطبیعه را اکنون به معنای هستی‌های فراتر از طبیعت به کار می‌برند که معنایی کاملاً خطاست. برای اجتناب از چنین نظری، هگل اصرار دارد که " غایت تاریخ و طبیعت، خودشان هستند. مشیت به وسیله غایت درون خود تاریخ و طبیعت معین خواهد شد. پس غایت تاریخ چیست؟ ماهیت تاریخ همان ماهیت انسان است و ماهیت انسان آزادی است. درست همان گونه که ذات و ماهیت جسم، جرم است. (Hegel, Encyclopedia x II 30). عقل چون هر چیزی را ایجاد می‌کند، دربر دارنده و شامل همه چیزهاست. بنابراین هر چیز که وجود دارد، وجودش ضروری است ولی وجود آن به موجب ذاتی ازلی نیست بلکه به واسطه تلاش عقل است که مفاهیم متوالی خود را و می‌دارد تا مفاهیم به مراتب بیشتر و جزئی‌تری را تولید کند، اما تنها آگاهی به این استنتاج و به این حرکت است که می‌تواند امر ضروری را از امر دلخواهی تشخیص دهد (اسکروتن، ۱۳۸۲، ۳۱۴).

هگل، جهان را همچون جامعه‌ی می‌بیند و این جامعیت ایده مطلق، خدا، واقعیت، عقلانیت یا معنا است. ولی این واقعیت هرگز بودنی ایستا نیست و تاریخ، نمایان شدگی بیرونی این جامعیت است. تاریخ، زندگی نامه‌ی ای است که خدا نوشته. در طرح فلسفه تاریخ، او نشان می‌دهد که خدا نمایان شده و جهان جامعه‌ی در حال فرا شدن است و عقل با واقعیت یکی است. (راوچ، ۱۳۸۲، ۸۱). چیزی جز مطلق و جلوه‌های متفاوت آن وجود ندارد که ماهیت آن فقط در ظرف آگاهی به ما عرضه می‌شود. ما در پیشرفت عقلانی خود دو عالم را "وضع" می‌کنیم، عالم طبیعت و عالم روح. مطلق خود را در این دو عالم متحقق می‌کند. تمام کاینات عرصه تحقق و فعلیت یافتن روان است. تاریخ هم یکی از ظرف‌های این نمایان شدگی است. آن با به کار گرفتن اعمال و عواطف انسانی راه تکامل را می‌پیماید. مقصود نهایی تاریخ، فعلیت یافتگی روان است به وسیله خواست‌ها، خودمداری‌ها انگیزه‌ها و خودپسندی‌ها. (همان، ۸۹).

برای اوشناسایی فرایندی است که ذهن طی آن می‌تواند کاینات و تاریخ را مجسم سازد. این فرایند امری کلی است. ذهن این شناخت را از مفاهیم محض شروع می‌کند و به میزان فعالیت خود در پدید آوردن مفاهیم، نهایتاً به جایی می‌رسد که در می‌یابد آن چه غیر خود می‌داند، خود اوست و هیچ چیز غیر از خود او وجود ندارد. بنابراین در اندیشیدن به همه چیز به "خود" می‌اندیشد و به خود، آگاه می‌شود.

فعلیت روح یعنی همان آگاهی‌ای که از طریق این روح انسانی تجلی می‌یابد. پس آن چه در تاریخ جهانی بررسی می‌شود، مثال مطلق از طریق روان انسان است. چون این ذهن بود که در مرحله اول به هستی محض اندیشید و در مراحل تکاملی به تدریج فعلیت یافت. مثال در واقع، مجردترین صورت آزادی انسانی است، مشکل دیگر طبیعت انسانی و نهایتاً روان مطلق است ولی تنها در تاریخ است که روح به واقعی و انضمامی‌ترین وجه به واقعیت می‌پیوندد. (هگل، ۱۳۳۸، ۶۰). به نظر او دگرگونی‌هایی که از عنصر عقل بی بهره بوده اند هر چند با تکامل زبان همراه بوده اند به مقام تاریخ نرسیده اند (همان، ۱۸۵). روان آگاه آزاد است و بنابراین آگاهی و آزادی



مستلزم یکدیگرند. این آگاهی است که روان را از غیر خود آزاد می‌کند، او را خود سامان و خود متعین می‌کند و نهایتاً مطلق می‌سازد. نزد هگل، تاریخ حقیقی را فقط در جایی باید یافت که عقل آزاد می‌شود. جایی که انسان‌ها به اندیشیدن درباره خود می‌آغازند. جایی که اراده و عمل با خودآگاهی هم‌جوش می‌شود. (راوچ، ۱۳۸۲، ۸۳). او از زمانی که از اقوام و فرهنگ آن‌ها سخن می‌گوید، همه آن‌ها را آزاد نمی‌داند چون معتقد است آگاه نیستند و از قید و بندهای خواسته‌های فردی آزاد نشده‌اند و خواست جزئی آن‌ها با خواست کلی هنوز منطبق نیست.

### تاریخ، پیشرفت خودآگاهی از آزادی است

هگل در فلسفه تاریخ، اگر در مطالبش در این مورد اطلاعات دقیق و جزئی هم ارائه می‌کند باز قصد و هدف او شناساندن سیر حرکت تاریخ و نشان دادن غایت آن است. ولی مساله اصلی او تبیین معناداری سیر تاریخ است و در این تبیین بیش از همه نظریات او می‌توان به بحث خدایگان و بنده در پدیدارشناسی روح تکیه کرد. هگل برخلاف کانت که عقل نظری و عقل عملی را متمایز می‌دانست، آن‌ها را به هم متصل می‌کند و تلاش می‌کند تمایلات و تکالیف را دو وجه ضروری یک وجود یگانه نشان دهد. به همین دلیل است که در بحث پیش از خود آگاهی از ذهنی سخن می‌گوید که فقط از کیفیات درونی خویش و مراحل رشد طبیعی آگاه است و حتی از یک "ابژه بیرونی" با خبر نیست. سپس ابتدا فضای بیرون از خویش و تغییرات بیرونی را احساس می‌کند و به یقین حسی می‌رسد. "این یقین حسی هنوز شامل هیچ تصدیق و حکمی نیست. در بیان این مطلب، هگل می‌گوید ذهن می‌تواند به "این"، "اینجا" و "اکنون" اشاره کند که در عین ظاهر جزئی شان دارای کلیت هستند" (Hegel, 1977, 59-60). در این مرحله او به سراغ زبان می‌رود و می‌گوید با توجه به تعارضاتی که در مرحله حسی پیش می‌آید در می‌یابیم در این مرحله، حتی نمی‌توانیم هستی محسوس مورد نظر خویش را بیان کنیم. "زبان" دارای ماهیت الهی ای است

که می‌تواند معنای آن چه را گفته شده وارونه کند و آن را به چیز دیگری تبدیل سازد " (ibid,66). با کمی دقت پیداست هگل هم مانند کانت می‌خواهد بگوید شناخت چیزها نمی‌تواند یک شناخت حسی باشد و بنابراین ذهن وارد قلمرو دیگری می‌شود تا بتواند " ابژه " را دریابد. یعنی شناخت بی واسطه چیزها را کنار بگذارد و برای " ادراک " آن‌ها تلاش کند. در این مرحله، هگل با طرد تعارضات یقین حسی می‌خواهد نشان دهد که غنای دریافت‌های بی واسطه حسی به ادراک تعلق دارد نه به یقین بی واسطه، زیرا تنها ادراک است که واقعا در بردارنده تفاوت و چندگانگی است. (ibid, 67). تفاوت کانت و هگل در این مورد به جدایی سوژه و ابژه کانتی و ارتباط منطقی ضروری آن‌ها و بلکه در اصل یگانگی سوژه - ابژه هگلی است. هگل می‌خواهد بگوید این ادراکات بی واسطه و اولیه انسان است که تفاوت و چندگانگی می‌بیند زمانی که آگاهی، آگاهی عقلانی می‌شود هیچ چندگانگی و تفاوت و جدایی وجود نخواهد داشت. این تفاوت و چندگانگی، آغاز خودآگاهی است. جایی که آگاهی، خویش را موضوع خویش قرار می‌دهد اما آگاهی از خویش با آگاهی از چیزهای دیگر ممکن است. چیزهای دیگر یعنی " اراده " هایی که جز اراده من هستند و این جاست که نبرد آغاز خواهد شد. وجه ویژه این موضوع، این حقیقت است که من به خاطر نیاز طبیعی خود چیزی را از آن خود می‌سازم. اما به عنوان اراده در برابر آن چه مالک آن هستم و به موجب آن یک اراده بالفعل هستم. ابژه ای برای خودم هستم و این جنبه ای است که مقوله‌ی مالکیت را تشکیل می‌دهد. در واقع هگل ذات و ماهیت مالکیت را اراده می‌داند. (Stepelovich, 1993, 117). یعنی مالکیت یک عمل بیرونی است که محتوای آن ضرورتا حق و اراده است.

مالکیت شرط اساسی برای امکان عمل اخلاقی است. بدون مالکیت، استقلال اراده فردی ممکن نیست. امکان استقلال از زندگی اساسی محض مثل زندگی اخلاقی یونانی ممکن نیست، یا قانون مندی غیر اخلاقی و محدودی که هم چین و هم روم دارد. (Ibid, 119). هگل ابتدا از " میل " شروع می‌کند. اولین مرحله این نبرد " میل "

نسبت به از بین بردن ابژه ای است که به راحتی می‌تواند محو گردد و از حالت بیرونی به حالت درونی در آید. میل و برخورد ما با "خوراک" چنین است. ذهن نمی‌خواهد هیچ چیزی خارج از خود را تحمل کند و چون ذهن در مرحله دوم اذهان و آگاهی‌های دیگری در مقابل خود می‌بیند، می‌خواهد همین برخورد را با آن‌ها داشته باشد (Hegel, 1977, 53). انسان هنگامی از خویشتن آگاه می‌شود - که نخستین بار - من می‌گوید. پس دریافتن انسان از راه دریافتن "اصل" خود در یافتن اصل "من" می‌است که به وسیله سخن آشکار می‌شود. لیکن تجزیه و تحلیل، "اندیشه"، "عقل" و "فهم" و جز آن - و به طور کلی تجزیه و تحلیل رفتار شناختی و نظری و انفعالی یک موجود یا عامل شناسایی هرگز چرایی و چگونگی پیدا شدن واژه - من - و در نتیجه خودآگاهی یعنی واقعیت انسانی را نشان نمی‌دهد. انسانی که سیر و نظر می‌کند در موضوع سیر و نظر خود "جذب" می‌شود، عامل شناسایی، خود را در چیزی که شناخته است گم می‌کند. سیر و نظر، نه عامل بلکه موضوع خود را آشکار می‌گرداند. انسانی که در موضوع سیر و نظر خود جذب شده نمی‌تواند به "خود آید" مگر بر اثر آرزویی یا میلی، مثلاً میل به خوردن. (کوژو، ۱۳۵۲، ۲۶).

هگل برخلاف کانت تمایل و تکلیف را از هم جدا نمی‌داند و باور دارد انجام تکلیف بدون تمایل یعنی انجام کارهای درست با اکراه و در واقع یک زندگی با اکراه نمی‌تواند زندگی باشد. به نظر او از آرزو است که کار پدید می‌آید، اما کار نمی‌تواند آرزو را برآورد مگر از راه نفی و نابود کردن یا دگرگون کردن چیزی. در وهله اول انسان خوراک را به وسیله میل محو می‌کند اما در وهله دوم، او فقط با "خوراک" روبرو نیست بلکه آرزوی دیگری است. و چون این آرزو ست که آگاهی را پدید آورد و سبب خودشناسی می‌شود پس رودرویی دو خود آگاهی را خواهیم داشت.

وضع خشونت بار طبیعت "که به وسیله هابز طرح شده و انسان طبیعی را همچون موجودی می‌پندارد در گیر جنگ مداوم همگان بر ضد همگان اینگونه است. اما حتی در "وضع طبیعت" ما به دیگران نیازمندیم. (راوچ، ۱۳۸۲، ۵۶). یعنی یک

خودآگاهی صرفا به واسطه یک خودآگاهی دیگر وجود دارد و تنها به همین دلیل، " خودآگاهی " است. زیرا فقط از این طریق است که در عین غیریت، وحدت خویش را در می‌یابد. " اینجا دیگر، ذهن از ادراک فراتر رفته و به قلمرو فاهمه قدم نهاده است (ibid, 110).

خودآگاهی در می‌یابد که باید توسط خودآگاهی دیگر شناخته شود. وگرنه وجودش معنا نخواهد داشت. در مرحله اول خودآگاهی دیگر فقط وسیله ای است برای تشخیص و شناخت هویت خودآگاهی اول، اما در مرحله بعد در می‌یابد که خودآگاهی دیگر، ابژه ای منفعل نیست، بلکه او هم برای هویت خویش نبرد می‌کند. نبردی هم برای استقلال از جسم مادی خویش و هم برای استقلال از ابژه دیگری که جسم مادی حریف است. اما این مساله استقلال صرفامعنا شناخته شده از سوی دیگری نیست بلکه آزاد شدن از وابستگی است. او می‌گوید: " آزادی تنها از طریق قمار بر سر زندگی حاصل می‌شود. (Hegel, 1977, 114). خودآگاهی اول که برای از بین بردن خودآگاهی دیگر تلاش می‌کند پیروز این نبرد است اما این پیروزی به بهای گزاف استقلال و آزادی درونی خودآگاهی دیگر به دست آمده است. همان کسی که او را " بنده " می خوانیم و با کار خویش می‌تواند استقلال خویش را اثبات کند و به قول دونت " دیالکتیک خدایگان و بنده به یاری کار بنده به " آزادی " می‌انجامد. اما فقط آزادی ای ذهنی و گسسته از دنیای عینی " (دونت، ۱۳۷۷، ۴۶).

آزادی حقیقی نیازمند خودآگاهی است. زیرا اگر کسی از آزادی خود با خبر نباشد در نمی‌یابد چگونه با انجام عمل، کامل تر می‌شود، بنابراین هیچ تصویری از قدر و ارزش خود نمی‌تواند داشته باشد. ولی خودآگاهی سرور در هر صورت با همین آزادی انتزاعی هم به طور مهلکی تضعیف شده است. او نمی‌تواند از طریق مشاهده فعالیت بنده خود به ارزش و مقامی که می‌خواهد دست یابد. زیرا بنده در نظر سرور خود، ابزاری بیش نیست (اسکروتن، ۱۳۸۲، ۳۰۶). اما مساله این است که همین ابزار یعنی بنده کسی است که فعالیت می‌کند و این فعالیت است که بنده را هم به خودآگاهی

نزدیک می‌کند. این خودآگاهی از آن جا که رو به غایتی دارد یعنی هدفی هست که انسان باید آن را به دست آورد نه این که از قبل برای او تعیین شده باشد. تشخیص این هدف مقتضای فعالیت انسانی است. به عبارت دیگر، آن فقط می‌تواند در تاریخ به دست آید. بنده اراده محدودی دارد اما فعال است و در حالی که طبق فرمان سرور عمل می‌کند اما کارش را وقف اشیاء می‌کند. در واقع هویت خویش را بر محصول کار خود می‌گذارد و خویش را ماندگار می‌کند. او جهان را بر طبق تصور خود می‌سازد و لو برای استفاده خودش نباشد. بدین ترتیب میان خود و غیریت جهان تفاوت می‌گذارد و هویت خود را طی انجام کار کشف می‌کند. خودآگاهی او زیاد می‌شود چون معنایی از هدف فعالیت خود به دست می‌آورد و هم اراده می‌کند که آن هدف را از آن خود سازد " (همان، ۳۰۷).

سرور و بنده اکنون هر دو به بخشی از خودآگاهی و آزادی دست یافته‌اند. زمانی تکامل ادامه می‌یابد که هر یک از آن‌ها بتواند دیگری را به رسمیت بشناسد، یعنی اراده دیگری را بپذیرد و به آن احترام بگذارد یعنی دیگری را هم مثل خود غایت ببیند. پس آیا خودآگاهی ای که عملاً پیروز شده " بنده " است؟ پاسخ مثبت به این سؤال استفاده مارکس از هگل را میسر می‌سازد. اما شاید هم بتوان با " کلی " هم آواز شد که " این بنده است که تاریخ را می‌سازد اما تنها زمانی به این کار قادر است که ارباب، انسانیت را ممکن ساخته است (Kelly, 1993, 174). بنده، مقوله دوم دیالکتیک هگل یعنی " نفی " است و " نفی " همیشه پیش برنده و عامل اصلی ایجاد امر سوم است. اما آزادی درونی که تا حدی رضایت بنده را به همراه دارد " رواقی‌گری " نامیده می‌شد. هگل می‌گوید گرچه این خودآگاهی از دو گانگی و تعارض اولیه خدایگان و بنده فراتر می‌رود اما به شیوه ای دیالکتیکی رفع نمی‌شود. رواقی سعی می‌کند جهان خارج را نفی کند تا به آرامش دست یابد.

این نفی جهان خارج او را به مرحله شکاکیت می‌رساند. رواقی جهان را از لحاظ اخلاقی بی ارزش می‌دانست، اما شخص شکاک اساساً نسبت به وجود جهان

خارج تردید می کند و هیچ قید و بندی پیش روی خود نمی بیند. اما اجبار زندگی در جهان عینی که به صورت ذهنی نفی می شود تعارضی است که "آگاهی نامسعود" را به دنبال دارد. نفی بدن و عذاب در مسیحیت با نگاهی ویژه لحاظ می شود. از همین وضعیت دوگانه و متعارض آگاهی نامسعود است که مفهوم عقل پدیدار می شود. " مفهومی که در فردیت جزیی اش، هستی ای است مطلقا در خود، یعنی یکسره واقعیت است. (Hegel, 1977, 138).

هگل موضوع دین را حقیقت و یگانگی ذهن و عین می داند و به همین دلیل قضاوت او در مورد همه ادیان به تعابیر و تفاسیری وابسته است که از انطباق تفکر فلسفی خود با مسیحیت پدید آورده است. از آن جا که به نظر او "خدا خویشتن را در دین مسیح آشکار کرده است پس مسیحیت مشیت خدا و طرح آن را به طور قطعی شناخته است" (هگل، ۱۳۳۶، ۵۰). در این دین، مثال خدا به عنوان جامع طبع انسانی و طبع خدایی آشکار می شود. " (همان، ۱۲۸) او ادیان دیگر را به سبب آن که خداوند را جدای از انسان در نظر می گیرند بر پایه فهم استوار می داند و روح به عنوان خدا را صرفا لفظی میان تهی در نظر می گیرد و این است "آگاهی نامسعود"

تفاوت میان یهودیت و مسیحیت در هدف نهایی آنهاست که در آنها نوع تعارض بین امر متناهی و نامتناهی مطرح است. خواست اصلی یهودیت جدایی بین این دو و خواست مسیحیت یگانگی این دو است. سرچشمه چنین خواستی نیز به دو مفهوم تجسد و تثلیث باز می گردد. در واقع اگر کل فلسفه هگل را در نظر بگیریم، در همه مراحل نزدیک شدن به یگانگی سوژه و ابژه، گام نهادن به مراحل تکاملی تر است و همان طور که هستی بالقوه، همان مثال مطلق و مثال مطلق بالقوه همان روان مطلق است و حتی پیش از خدایگان در واقع تلاش برای یکی کردن و انحلال بنده را در خود دارد، در مسیحیت نیز روح القدس هم خدا، هم انسان، هم متناهی، هم نامتناهی را در خود جای می دهد. آگاهی نامسعود جسم و روان خویش را دو امر کاملا جدا می پندارد و جسم را سرچشمه انحطاط روانی خود در نظر می گیرد در حالی که به

نظر هگل، این‌ها کاملاً یکی هستند. هگل بر این مسأله تأکید می‌ورزد که تاریخ به مسیح ختم می‌شود و از او سرچشمه می‌گیرد ظهور پسر خدا محور تاریخ جهان است. ساختمان تاریخ جهان بر دین مسیح استوار است. (رضوی، ۱۳۸۱، ۴۷). در واقع نظر هگل این است که با رجعت دوباره مسیح تاریخ در بستری آرام حرکت خواهد کرد تا به یگانگی با سرمدیت دست یابد.

نسبت کلیسا و دولت، نسبت دین و فلسفه است. آن چه برای هگل مهم و اثر گذار است فعلیت چیزی است. همان گونه که برده در وهله اول چون فقط آزادی درونی دارد، به این علت که آزادی هنوز از حالت مفهوم محض خارج نشده کاملاً خودآگاه نیست، خودآگاهی تنها زمانی اتفاق می‌افتد که مفهوم اراده با وجودش یکی شود. برای فهم اشتراکات دین و دولت نباید حال هر گروهی از مردم را که نام قوم بر خویش نهاده اند ملاک گرفت. تنها باید در حال آن کشورها که به مرحله پختگی رسیده اند و آن ملت‌ها که از بالاترین تکامل برخوردارند تامل کرد. قومی که تکامل یافته باشد همه زمینه‌ها و شیوه‌های زندگیش کل یگانه ای را پدید آورد ولی ملت‌هایی که به مرحله کمال نرسیده اند یا هنوز از خود فرمانی و استقلال برخوردار نشده اند این زمینه‌های گوناگون زندگی قومی چه بسیار از هم جدایند (هگل، ۱۳۳۶، ۱۴۳).

حقیقت، موضوع کلی دین است اما در هیات محتوایی داده شده که صفات بنیادی آن به زبان مفاهیم و تفکر، شناخته شده است. به همین ترتیب رابطه فرد با این موضوع، تکلیفی است مبتنی بر مرجعیت و گواهی روح و دل خود او، در مقام چیزی که عنصر آزادی را در بر می‌گیرد، ایمان و احساس است. بصیرت فلسفی در می‌یابد که کلیسا و دولت تا آن جا که محتوای آن‌ها که حقیقت و بخردانگی است با هم تعارضی ندارند. اما دولت برخلاف ایمان و مرجعیت کلیسا در ارتباط با اخلاق گرایشی، حق، قوانین و نهادها و یقین ذهنی آن دارای معرفت است. (هگل، ۱۳۷۸، ۳۱۹). آگاهی نامسعود اکنون در تعارض کل و فرد است و گمان می‌کند با نفی خود و انحلال خود در

"کل" راهی به سوی مشکل خود بیابد، اما این شیوه، غیر دیالکتیکی است زیرا در دیالکتیک مورد نظر هگل هیچ چیز نباید از بین برود و آگاهی نامسعود می‌خواهد فردیت را که متغیر است و متناهی، در امر نامتغیر نامتناهی منحل کند. در این فرایند آگاه شدن آگاهی نامسعود، امر نامتغیر خود از قلمرو پدر به قلمرو پسر و سپس قلمرو روح گذر می‌کند و در واقع از "عین" به "ذهن" تبدیل می‌شود. خودآگاهی به واسطه این حرکت متوجه می‌شود با کل وحدت یافته است. اما تا رسیدن به وحدت حقیقی و رها شدن از نامسعودی، خودآگاهی باید مراحل را بگذراند تا به "عقل" برسد و این کمال و فعلیت خودآگاهی است. اما چگونه عقل بر تاریخ حاکمیت دارد؟ حرکت تاریخ جهان همان حرکت روح است. روح، پیوسته در حال دگرگونی است و تابع بازی‌ها و تصادف‌های تاریخی نیست. هرچه روی می‌دهد و حتی هر فردی محصول زمانه خویش است و "فلسفه" دوران خود است که در اندیشه بازتاب یافته است. هر دوره روح خود را دارد و بر پایه وجودی خویش استوار است" (Hegel, VII, 26). "آگاهی کلی انسان دو قلمرو را بر می‌گیرد. یکی طبیعی و یکی روحی. روح در این جهت تلاش می‌کند که آزادی خود را کامل کند. این کوشش، ذاتی روح است. (فایندل، ۱۳۸۷، ۵۸).

## آزادی روح و اراده کلی

آزادی روح زمانی تحقق پیدا می‌یابد که از همه چیز آزاد باشد یعنی به هیچ امر بیرونی وابسته نباشد. به همین دلیل است که اثبات یگانگی سوژه و ایزه برای هگل تا این اندازه اهمیت دارد. تنها در این صورت است که هگل می‌تواند مسأله آزادی را تبیین کند و این که چه زمانی چنین اتفاقی می‌افتد؟ زمانی که ذهن بتواند به خود - آگاه شود یعنی این یگانگی را بفهمد. آزادی فرد چگونه محقق می‌شود؟ زمانی که او دریابد نباید از هیچ انگیزه بیرونی متأثر شود و دریابد اراده او که جزیی است، زمانی می‌تواند اراده واقعی شود که به یک اراده کلی بیوندد و آن اراده کلی همان دولت



است. چون دولت، بالفعل است و فعلیت آن از این واقعیت تشکیل می‌شود که وابستگی کل، خود را از راه هدف‌های ویژه می‌شناسد. فعلیت، همواره یگانگی کلیت و جزیت است. فعلیت حقیقی، ضرورت است. ضرورت از تجزیه کل به تمایزهایی درون - مفهوم - تشکیل می‌گردد یکی از بخش‌های اصلی دولتی رشد یافته، آگاهی یا تفکر است. بنابراین دولت می‌داند که چه چیزی را اراده می‌کند و آن را همچون موضوع تفکر می‌شناسد. (هگل، ۱۳۷۸، ۳۲۳). این مساله انحلال خواست جزیی در خواست کلی را هگل نه فقط به عنوان " باید "ی که انسان ملزم به تن دادن به آن است، بلکه به عنوان ضرورتی می‌بیند که در جریان هستی به مثابه یک قانون تغییر ناپذیر وجود دارد، همان گونه که تمامی مقولات از یکدیگر استنتاج می‌شوند و دو امر متضاد ضرورتا امر سومی را پدید می‌آورند و در این میان مقوله جزیی به کلی و فرد را که اولین مقولات صورت معقول هستند به خوبی می‌توان در شرح هگل از خودآگاهی و آزادی در پدیدارشناسی و فلسفه تاریخ دید. صورت معقول چون بی هیچ رابطه‌ای با ضدش یگانه است خود مطلقا یکسان است. از این حالت یگانگی یا یکسانی کلی حاصل می‌شود. این " کلی " نوعی یکسانی است که ضد خودش را درون خویش دارد و نه همان در خویشتن با خود، یگانه است. بلکه در ضد خویش نیز با خود یگانه است. به این سبب یکسانی آن به حال مشخص است. (استیس، ۱۳۷۰، ۳۱۴). در سراسر منطق هگل، بیرون نهادن ضد یک مقوله از خود و در مرحله تکاملی، یگانه شدن با آن جریان دارد. در واقع تنها تفاوت مقولات اولیه و مقولات نهایی در غنا و تکامل محتوای آنهاست. پس " چون صورت مقولات معارض خود می‌شود، خویشتن را نفی یا تعیین می‌کند. این گونه تعیین منفی موجب نایکسانی یا اختلاف در صورت معقول است و این جزیی را پدید می‌آورد.، کلی جنبه یکسانی و جزیی، جنبه تعارض و نایکسانی است. (همان، ۳۱۵).

فرد در واقع در بردارنده کلی و جزیی است. یعنی آنها را در خویش حل کرده است، چیزی از جزیی یا کلی وجود ندارد که در فرد نباشد. بنابراین در توضیح این

مقولات صورت معقول می‌توان گفت که خواست جزئی در کلی منحل شده و کلی خود همان فرد یا دولت است که در نهایت وحدت و یگانگی است. به همین ترتیب است توصیفی که می‌توان درباره قهرمان و نسبت آن با مردم داشت. قهرمان، خواست خویش را به خواست کلی دولت متصل کرده است و بنابراین دیگر مردم باید به طور کامل به او تاسی کنند چون او به معرفتی دست یافته است که می‌تواند خواست دیگران را به خواست کلی رهنمون سازد. اینک مردان بزرگ تاریخند که این کلی برتر را در می‌یابند و آن را غایت خویش می‌سازند و هم ایشانند که این غایت را که با مفهوم برتر روح مطابق است تحقق می‌بخشند. از این رو باید آنان را قهرمان نامید. آنان غایت و پیشه خود را در نظام آرام و سیر تقدس یافته امور نمی‌جویند پروای ایشان همه آن است که فرجام اصل کلی ای را که فرجام ضرور سیر تکامل جهان در زمان ایشان است بشناسند و آن را غایت خویش سازند " (همان، ۱۰۷).

هگل می‌گوید از آن جا که توده مردم یا نسبت به آن چه می‌خواهند نا آگاهند یا دانش و جسارت به زبان آوردن آن را ندارند این وظیفه را قهرمانان به عهده می‌گیرند آن‌ها خواست درونی مردم را بازگو می‌کنند و " این خوشبختی را داشته اند که غایتی را که نمودار یک مرحله از پیشرفت روح کلی بوده است به تحقق رسانده اند. (همان، ۱۰۹) ایشان نه به خرسندی دیگران توجه کرده اند بلکه به خرسندی خود که از جستجوی غایت کلی پدید آمده اندیشیده اند. به نظر هگل صور خاصی که روح در هر یک از مراحل به خود می‌گیرد عبارتند از روحيات ملی تاریخ جهانی همراه با تمامی ویژگی‌های بارز مربوط حیات معنوی، قوانین و نهادهای حقوقی، هنر، دین و دانش. این روحيات ملی در فرایند پیشرفت ضروری و اجتناب ناپذیر خود، صرفاً لحظه‌هایی از یک روح همگانی و جهانی به شمار می‌روند که از طریق آن‌ها در جریان تاریخ در کلیت و فراگیر و همه مشمول خود به حد اعلای کمال خود نایل می‌شوند. (Hegel, 1975, 65).

تکامل، یک جریان تدریجی است که عبارت است از یک رشته تعینات پی در پی آزادی که از صورت معقول یا مفهوم خود آن یعنی ماهیت آزادی در جریان تکاملش به سوی خودآگاهی ناشی می‌شود. ماهیت جدلی (دیالکتیکی) صورت معقول، در خور آن است که خود به خویشتن تعین بخشد و تعیناتی پی در پی به خود بگیرد و به تدریج از آن‌ها فرا گذرد و غنی تر شود. هر مرحله از این جریان اصل خاص خود را دارد که سرشت روح هر قوم را پدید می‌آورد. هر اصل تاریخی در شکل انضمامی خود، ترجمان همه جنبه‌های خواست و آگاهی و سراسر کوشش آن قوم و شاخص مشترک دین و نظام‌های سیاسی، اخلاقی و دانش و هنر و چیره دستی‌های فنی آن قوم است (هگل، ۱۳۳۶، ۱۸۶). کتاب فلسفه تاریخ هگل و همچنین عقل در تاریخ او حاوی اطلاعات مهم تاریخی است. اما مساله اصلی ما نشان دادن این مطلب است که او چگونه از پیشرفت خودآگاهی و جایگاه عقل در حوادث تاریخی استفاده می‌کند. به نظر می‌رسد به خاطر نشان دادن و اثبات فرضیه اش در مورد عقل و این مساله که تاریخ چیزی نیست جز تکامل یا پیشرفت آگاهی از آزادی، بسیاری از مسایل را مغفول گذاشته یا بر اساس فرضیه اش توجیه کرده است. اما باید توجه داشت اصلی که هگل به آن باور دارد اصل مهم و قابل تاملی است. تمام آثار اصلی هگل را می‌توان نوعی فلسفه تاریخ قلمداد کرد و این موضوع را نه فقط درباره کتاب پدیدارشناسی روح بلکه درباره کتاب منطق او نیز می‌توان صادق دانست. زیرا از نظر گاه او تفکر منطقی از تاریخ غیر قابل انفکاک است (مجتهدی، ۱۳۷۶، ۹۴). یکی از عناصر اساسی سیر تکامل تاریخ، پایداری هر قوم یا کشور و پایداری زمینه‌های سامان یافته زندگی آن است ولی عنصر دیگر تکامل تاریخ آن است که سیر زندگی یک قوم به دلیل فرسودگی و به سر آمدن عمر نهادهای اجتماعی آن گسسته شود تا تاریخ جهان و روح جهان به پیشرفت خود دوام دهند. (هگل، ۱۳۳۶، ۱۰۶). هگل این جریان را هم درونی می‌داند هم بیرونی یعنی معتقد است نه تنها تکامل درونی ذهن کلی است که باعث پیشرفت تاریخ است بلکه کوشش‌های افراد نیز به همان اندازه در تحقق بخشیدن مفهوم روح

سهم دارد. وظایف و قوانین با امکانات موجود برای پایدار ماندن یک قوم تضاد دارند. و هر چند محتوای این امکانات اغلب به اندازه محتوای نظام پیشین سودمند باشند، از آن پس این امکانات که با وظایف، متضاد هستند خصلت تاریخی می‌گیرند. (همان، ۱۰۶).

### تقسیم بندی اقوام و دوره‌های تاریخی

اما هگل با نظر خاصی که دارد با لحاظ وضع جغرافیایی جهان که مکان وقوع حوادث است برای تاریخ عالم قایل به سه دوره اصلی شده و آن سه دوره را در چهار قسمت مورد مطالعه قرار می‌دهد. بخش اول، تاریخ چین، هندوستان و ایران، اقوام آشوری، بابلی و سامی و نیز تاریخ مصر باستان. قسمت دوم، یونان. بخش سوم، روم و مسیحیت و امپراطوری بیزانس. و قسمت چهارم، جهان ژرمنی است. (همان، ۱۰۲ و ۱۰۳). هگل در عقل در تاریخ دوره‌های مختلف تکامل روح را با چهار جهان منطبق می‌کند که به آن خواهیم پرداخت. باید توجه داشت که وقتی ما از معنا و غایتی در تاریخ سخن می‌گوییم باید پذیرفته باشیم برای تحقق این معنا یا رهنمون شدن به این معنا رسالتی وجود دارد. او برای هر دوره ای رسالتی خاص قایل است و رسالت اصلی را در دنیای جدید از آن ژرمن‌ها می‌داند. (همان، ۱۰۴).

با توجه به این مساله برخی سرزمین‌ها خودآگاه نیستند هرچند ممکن است دارای فرهنگ و تمدن والایی هم باشند. در این مورد می‌توان " هند " را مثال زد که به نظر هگل تاریخ ندارد. " فقط سرزمین‌هایی که در آن‌ها دولت به حد کفایت خودآگاه است می‌تواند تاریخ خود را بنویسد. اقوامی که از گزارش دادن کردارهای خود امتناع کرده اند تاریخ ندارند. در چین هم قوانین اخلاقی درست مانند قوانین طبیعی وجود ندارد و نقش عقل در آن پیدا نیست. مسیر حرکت تاریخ از شرق به غرب است. آسیا آغاز تاریخ و اروپا پایان آن است. سه مرحله اصلی تکامل روح: چین، هند و ایران هستند. اما بنیاد جهان شرقی، اخلاق فرمایشی است که بر خواست خودسرانه افراد غلبه

می‌کند (همان، ۹۲). او به یونان باستان و روم می‌پردازد و سپس سیر تاریخ اروپا از فؤدالیسم تا نهضت اصلاح دین و عصر روشنگری و انقلاب کبیر فرانسه را پی می‌گیرد.

او مشرق زمین را دارای یک نفر آزاد می‌داند که آن هم فرمانرواست و به همین دلیل قوانین و اصول اخلاقی همه از بیرون به مشرق زمینان القاء می‌شود. به نظر او در ایران استعداد بالقوه برای رشد آگاهی از آزادی وجود داشت اما این استعداد آن گونه که باید به فعلیت نرسید. هگل در کتاب عقل در تاریخ خود به ایران به صورت مجزا پرداخته است. در نخستین دوره، روح در مرحله بی میانجی و در نتیجه پای بند طبیعت است. روح به میزانی که خویش را از ماده دور و جدا می‌سازد به مراحل تکاملی خود نزدیک تر می‌شود. هر چه با مفهوم خویش و با موضوع مورد اندیشه خویش یگانه می‌شود، فعلیت خویش را می‌بیند و مطلق می‌شود. "در حالت اول فقط یک تن آزاد است. در مرحله دوم، روح گرچه از آزادی خودآگاه است اما از حالت طبیعی تاثیر می‌پذیرد. مرحله سوم این آزادی جزئی ناقص به کلیت محض می‌رسد. مرحله چهارم، موضوع اندیشه روح، خودش است و دیگر چیزی از ماده یا طبیعت را به عنوان امری مستقل نمی‌بیند.

جهان شرقی، کودکی روح است که هنوز در طبیعت به سر می‌برد و آزاد نیست اما در همین مرحله می‌بینیم که کشورها و هنرها و سر آغاز دانش‌ها از پیش پدید آمده اند. در این جهان پدر شاهی روزگار نخستین، روح، گوهری است که فرد انسان، عرض آن است و همه در مقابل خواست فرمانروای یگانه مثل کودک و زیر دست هستند. (هگل، ۱۳۳۶، ۱۷۲) در انطباق با مرحله دوم تکامل روح، هگل جهان یونانی را نام می‌برد که دوره بلوغ روح است. و روح در آن نوعی آزادی پیوسته با طبیعت دارد اما مرحله سوم جهان رومی است که در آن ناسازگاری داخلی دیده می‌شود. جهات متفاوت زندگی رومی با زور همسو است و همین مساله به نو میدی درباره واقعیت می‌انجامد به گونه ای که انسان‌ها به جهان درون رانده می‌شوند. در این جهان شخصیت

افراد از یکسو و خدمت در راه گوهر کلی از سوی دیگر با هم تضاد دارند. مرحله چهارم مرحله پیری روح است که روزگار ژرمنی یا جهان مسیحی است. روح به مفهوم خود باز می‌گردد. روح خدایی به جهان خاک فرود آمده و در فرد انسان که اینک یکسره رها و از آزادی گوهری برخوردار گشته جایگزین شده و این سازش روح عینی با روح ذهنی است. روح پس از آن که با بیرون آمدن از حالت طبیعی، خصلت ذهنی می‌گیرد و در درون خود دچار جدایی می‌گردد در روزگار مسیحی با خود سازگار و یگانه می‌شود. این‌ها همه شرح پیشینی تاریخ است که تجربه تاریخی باید با آن مطابق شود (هگل، ۱۳۳۶، ۱۷۲ و ۱۷۳). تقسیم بندی کامل مناطق مختلف جهان که طی آن هگل تلاش می‌کند درجه وجود عنصر عقلانیت را در تاریخ نشان دهد را در کتاب عقل در تاریخ او می‌توان دید (همان، ۲۰۹ - ۲۲۰). از آن جا که در نظر هگل، هر قوم و کشوری بنا به مرتبه اش در خودآگاهی، متکامل ترند. بنابر چهار مرحله بالا چهار قلمرو تاریخی وجود دارد:

- ۱- شرقی، جهان بینی این قلمرو، یکپارچه و گوهری (یعنی کشاورزی) است. حاکم، کاهن اعظم یا یکی از خدایان است. اصول دولت و قوانین، اصول دین هم هستند، تاریخ این دولت، شعر است. دولت شرقی فقط در تحرک خود زندگی می‌کند. هیچ چیز ثبات نیافته و هر چیز ثبات یافته متحجر است. شکل ویژه عاطفه بدون خودآگاهی حاکم است.
- ۲- یونانی، در جهان یونانی یگانگی متناهی و نامتناهی هست اما با حفظ یگانگی مثالی. در عین حال اراده هنوز به ذهنیت خود آگاهی که برای خود موجود است واگذار نشده بلکه به طبقه بردگان محدود است.
- ۳- رومی، در قلمرو رومی زندگی اخلاق گرایانه تجزیه شده و به پایان می‌رسد. در این مرحله افراد به یاری اراده ای مجرد و خودسرانه باقی می‌مانند.

۴- ژرمنی، در این قلمرو است که افراد دریافته اند که تنها راه نیک بختی و صلاح ایشان انطباق اراده و خواست جزئی خویش در اراده کلی دولت است (هگل، ۱۳۸۷، ۴۰۲).

دگرگونی‌های زندگی تاریخی، مسبوق به این فرض است که این دگرگونی‌ها باید به دستیاری وسیله ای صورت گیرد. دگرگونی‌های تاریخ پدید آورده خواست ذهنی است پس در این مورد نیز نخستین بخش پاسخ ما بازخورد انسان، نیازهای انسان و ذهنیت به طور کلی است. بدین سان عقل از راه دانایی و خواست انسانی تحقق می‌پذیرد. خواست ذهنی تا جایی که نمودار عاطفی پیر ارج و در خور مقام تاریخ جهانی باشد، تمایلش نمودار حقیقت است. ولی خواست ذهنی اگر برانگیخته عواطفی محدود باشد وابسته به خواست دیگری است و غایات جزئی خود را تنها در درون این حالت وابستگی می‌تواند برآورد. ولی این خواست نیز زندگانی گوهری و واقعیتی دارد که همچون ذاتش ظرف و غایت هستی آن است. این عنصر ذاتی و این حاصل یگانگی خواست ذهنی و گوهر کلی، اخلاق اجتماعی است و تظاهر انضمامی آن، کشور یا دولت است. (هگل، ۱۳۳۶، ۱۲۱). در حالی که انسان قرار است اراده جزئی خود را به اراده کلی وانهد چگونه می‌تواند آزاد باشد؟ به نظر هگل کشور تا آن جا آزاد است که کل را بشناسد و از آن جا که روح، وجوه انضمامی دیگری مثل حقوق، هنر و اخلاق دارد، در کشور به سبب غایت کلی آزادی به صورت عینی در می‌آید. اما آزادی یک فرد در ارتباط با دیگران باید آنقدر محدود باشد که این محدودیت برای رفتارهای غیر قانونی فرصتی باقی نمی‌گذارد. تنها در کشور است که فرد می‌تواند وجود معقول داشته باشد یعنی وجود مستقل آزادی که از هیچ امر بیرونی تاثیر نمی‌پذیرد. ذات کشور زندگی اخلاقی است. تاریخ یکی از جلوه گاه‌های روان است که در نخستین وضعیت، شکل روح گوهری را به خود می‌گیرد. این شکل از آن جا که بی واسطه است محتوای مثبت و مشخص ندارد. در مرحله دوم محتوای اخلاقی روح مشخص

می‌شود. این مرحله وجود برای خود است. مرحله سوم مرحله ای است که این موجود خود شناس می‌شود و تفاوت خود را با عین خارجی در می‌یابد. مرحله چهارم مرحله ای است که روح به حقیقت خود می‌رسد و با جهان عینی سازگار می‌شود در این مرحله است که روح می‌تواند حقیقت و تفکر خود را در مقام دنیای فعلیت یافته قانونی سازد و آن را بشناسد.

## نتیجه گیری

تاریخ، نمود اندیشه‌ها و رفتارهای بشر است چه در مقام فرد یا در مقام یک قوم یا ملت .. هگل بخش بزرگی از حیات جهان بشری را " غیر تاریخی " می‌شمارد چرا که از دید وی، تاریخ، تنها تاریخ دولت است و قبل از آن که دولت آغاز شود انسان تهی و بی بهره از خودآگاهی است.

به نظر هگل جریان تاریخ بیش از همه در دیالکتیک خدایگان و بنده مشخص است. زیرا در این دیالکتیک است که می‌توان دید چگونه به میزان پیشرفت خودآگاهی، آزادی وجود خواهد داشت. اما چرا خودآگاهی مطرح می‌شود؟ چون سیستم فلسفی هگل جز این را بر نمی‌تابد. ساختمان است که ستون‌ها و مصالحش همه خودآگاهی است. این حرکت ذهن است که از بی واسطه ترین مقولات آغاز می‌شود و به مطلق می‌رسد. و این خود تاریخ است، تاریخ زندگی ذهن، تاریخ چگونگی نمایان شدگی روان است در کاینات. هر قوم، روح خاصی دارد که وابسته به اصل یا اصول معینی است. روح از جنس اندیشه است و فقط با اندیشه شناخته می‌شود. به وسیله فرآورده‌های روح است که آن را می‌شناسیم. دین، علم و هنر، نمود تکامل اقوام هستند. همه انسان‌ها به صورت فردی غایاتی را جستجو می‌کنند که با غایات دیگران متفاوت است. این غایات مبنایی جز خواست‌های جزئی ندارند. همچنین است حال اقوامی که هر یک غایت ویژه مبتنی بر اصول خاص خویش را جستجو می‌کنند. رتبه بندی اقوام برای هگل براساس خودآگاهی ایشان صورت



می‌گیرد. مهم‌ترین عنصر خودآگاهی را هگل، درک استقلال می‌داند و این استقلال در اصل فدا کردن خواسته‌های خویش برای خواست کلی است. آزادی هگلی دقیقاً همین است. این آزادی در فرایند فراز و نشیب حرکت دیالکتیکی به دست می‌آید. حاصل ستیزه خدایگان و بنده - دو خودآگاهی مستقل - که در می‌یابند نفی هر یک به نفی دیگری می‌انجامد، خودآگاهی است. طبیعی است که حاکمیت عقل بر تاریخ و قایل شدن به معنا و غایت برای آن به این مساله می‌انجامد که اقوامی می‌توانند از خودآگاهی برخوردار باشند که خویش را با این معنا تطابق دهند و غایت خویش را "عقل" قرار دهند. اما باید توجه داشت که در دولت است که آزادی و تاریخ جایگاه خود را می‌یابند. اخلاق به طور کلی در درون دولت نهفته است تا فرد در آن شرکت جوید. (راوچ، ۱۳۸۲، ۹۱). در عناصر فلسفه حق، هگل می‌گوید: "دولت روح رشد یافته است و عناصر خود را در پرتو آگاهی به نمایش می‌گذارد و این واقعیت که آن چه درون مثال، نهفته از عینیت سر بر می‌آورد بدین معناست که دولت همچون هستی ای متناهی نمود می‌یابد و به همین دلیل پهنه ای دنیوی به نظر می‌آید در حالی که مذهب، خود را پهنه‌ای نامتناهی معرفی می‌کند. در نتیجه دولت فرو دست می‌نماید و چون متناهی نمی‌تواند به ذات خود وجود داشته باشد گفته می‌شود که به کلیسا همچون شالوده خود نیازمند است. (هگل ۱۳۷۸، ۳۲۳). این سخن گرچه درست می‌نماید چون هر کس به مفهوم دولت می‌اندیشد برایش آشکار می‌شود که هر دولتی بر حسب وظیفه و غایت خویش و ملتی که تحت اراده اوست قدرت‌های جزئی مشخصی دارد و اهداف ویژه ای را دنبال می‌کند اما هگل ذات دولت را ذهن می‌داند و می‌گوید: "دولت جانی دارد که به آن زندگی می‌بخشد و این جان زندگی بخش ذهنیت است که از یک سو تمایزات رامی آفریند و از سوی دیگر یگانگی آن‌ها را محفوظ می‌دارد" (همان ۳۲۳). هگل کل جهان را با امری تبیین می‌کند که هم بر جهان حاکم است و هم جهان براساس آن حرکت می‌کند و هم غایت جهان است. چیزی جز آن وجود ندارد. جهان فرآورده عقل است و اقوام و تاسیسات اجتماعی آن‌ها هم حاصل همین عقل

هستند در مراحل مختلف خود آگاهی. به میزانی که خودآگاهی بیشتر است اقوام در رتبه بالاتر قرار دارند. تبیین فلسفی تاریخ هگل شامل هم افراد به مثابه قهرمان می‌شود و هم اقوام. در عین حال به نظر او یکی از مهم ترین ابزارهای حرکت تاریخ، شورمندی‌های افراد انسانی است که در نهایت با "خودآگاهی" و "عقلانیت"، جهت کلی خویش را باز می‌یابد.

Archive of SID

## کتابشناسی

- ۱- اتکینسون و دیگران. (۱۳۸۷). *فلسفه تاریخ، روش شناسی و تاریخ نگاری*، حسین علی نوذری، تهران: طرح نو، ۱۳۸۷.
- ۲- ادواردز، پیل. (۱۳۷۵). *دایره المعارف، فلسفه تاریخ*، بهزاد سالکی، پژوهشگاه مطالعات علوم انسانی.
- ۳- استیس، والتر ترنس. (۱۳۵۵). *فلسفه هگل*، حمید عنایت، تهران: امیر کبیر.
- ۴- اسکروتن، راجر. (۱۳۸۲). *تاریخ مختصر فلسفه جدید و معاصر*، سید اسماعیل سعادت، تهران: حکمت.
- ۵- پلامناتز، جان. (۱۳۶۷). *شرح و نقادی بر فلسفه سیاسی، اجتماعی هگل*، حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- ۶- دونت، ژاک. (۱۳۷۷ و ۱۳۸۰). *درآمدی بر هگل*، محمدجعفر پوینده، نشر چشمه و فکر روز.
- ۷- راوچ، لیو. (۱۳۸۲). *فلسفه هگل*، عبدالعلی دستغیب، آبادان: نشر پرشش.
- ۸- رضوی، سید ابوالفضل. (۱۳۹۱). *فلسفه تاریخ انتقادی*، پژوهشکده فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ۹- رضوی، مسعود. (۱۳۸۱). *پایان تاریخ، سقوط غرب و آغاز عصر سوم*، انتشارات شفیعی.
- ۱۰- سینگر، پیترو. (۱۳۷۹). *هگل*، عزت الله فولادوند، تهران: طرح نو.
- ۱۱- فاینلی، جان. (۱۳۸۷). *گفتارهایی درباره فلسفه هگل*، حسن مرتضوی، تهران: نشر چشمه.
- ۱۲- کوژو، الکساندر. (۱۳۵۲). *خدا یگان و بنده*، حمید عنایت، خوارزمی.
- ۱۳- کالینگوود، ار. جی. (۱۳۹۰). *اصول تاریخ*، سالار بهزادی، نشر نی.

۱۴- مجتهدی، کریم. (۱۳۷۶). درباره هگل و فلسفه او، تهران: امیر کبیر.

۱۵- هگل، گئورگ، ویلهلم، فردریک. (۱۳۳۶). عقل در تاریخ، حمید عنایت، تهران:

دانشگاه صنعتی شریف.

۱۶- همو. (۱۳۷۸). عناصر فلسفه حق، مهبد ایرانی طلب، تهران: انتشارات پروین.

17- Hegel. (1959). Encyclopedia of philosophy ,new York.

18- Hegel.(1982). Lectures on history of philosophy, tr ,Es Haldane and simpson,3vol,London.

19- Hegel.(1977). Phenomenology of spirit, tr by v miller,Oxford and Newyork, Oxford university press.

20- Hegel. (1975). Lectures on The Philosophy of world history,tr by H.B nibest , Cambridge university press.

21- Hegel. (1942). Philosophy of right ,tr. T..M knox, oxford: clarendon press.

22- Kelly,(1993). Geerge armstrang, Notes on Hegel' s Lordship and Bondage , edited by Robert stern , London and New York, Rout ledge, press.

23- Stepelevich. (1993). Lawrence s. Selected Essays on G.W.F Hegel,by Humanitics press international, Inc.

Archive of SID